



## استفاده احتمالی از جزیره مستعمره بریتانیا علیه ایران چگونه به محل جدال واشنگتن و لندن تبدیل شد؟

# گروه بان گارسیا!

در روزهای اخیر گزارش‌هایی در رسانه‌های غربی منتشر شده که از «اختلاف نظر جدی میان دولت آمریکا و بریتانیا» بر سر استفاده از یک پایگاه نظامی راهبردی برای اقدام نظامی علیه ایران برده برمی‌دارد. بر اساس این گزارش‌ها دولت دونالد ترامپ قصد داشته از پایگاه نظامی آمریکا در جزیره دی‌گو گارسیا به عنوان یکی از گزینه‌های عملیاتی برای حمله یا تهدید نظامی علیه ایران استفاده کند؛ اقدامی که با مخالفت صریح لندن مواجه شده است.

انگلستان به عنوان شریک رسمی آمریکا در حاکمیت این پایگاه، نه تنها با هرگونه اقدام نظامی علیه ایران مخالفت کرده، بلکه هشدار داده استفاده از این پایگاه برای حمله می‌تواند تبعات حقوقی و سیاسی سنگینی برای لندن به همراه داشته باشد. همین مساله باعث شده روابط واشنگتن و لندن که همواره از آن به عنوان «روابط ویژه» یاد می‌شود در این پرونده خاص دچار نوعی شکرآب دیپلماتیک شود؛ شکافی که اگرچه علنی نشده اما در محافل امنیتی و رسانه‌ای کاملاً قابل ردیابی است.

از منظر سیاست خارجی آمریکا، طرح چنین گزینه‌ای بیش از آنکه نشانه آمادگی فوری برای جنگ باشد، بخشی از راهبرد فشار حداکثری و بازی با گزینه نظامی است؛ همان الگویی که ترامپ در قبال ایران بارها از آن استفاده کرده است اما برای بریتانیا، مساله صرفاً یک اختلاف تاکتیکی نیست. لندن نگران آن است ورود مستقیم به سناریوی درگیری با ایران، نه تنها امنیت نیروها و منافعی در خاورمیانه را تهدید کند، بلکه این کشور را در معرض پیامدهای حقوقی ناشی از استفاده از سرزمینی مورد مناقشه قرار دهد.

نکته کلیدی آن است که این اختلاف، بار دیگر نشان می‌دهد حتی نزدیک‌ترین متحدان آمریکا نیز در برابر سیاست خارجی شخصی سازی‌شده و پورسک ترامپ آمادگی همراهی بی‌قید و شرط ندارند؛ بویژه وقتی پای ایران و منافع دنیای غرب آسیا در میان باشد.

### ■ دی‌گو گارسیا چیست و چرا همیشه در حاشیه خبرهاست؟

جزیره دی‌گو گارسیا در قلب اقیانوس هند واقع شده و بخشی از مجمع‌الجزایر چاگوس به شمار می‌رود. این جزیره، اگرچه روی نقشه سیاسی جهان چندان به چشم نمی‌آید اما در ژئوپلیتیک نظامی آمریکا جایگاهی کاملاً ممتاز دارد.

دی‌گو گارسیا از نظر حقوقی تحت حاکمیت بریتانیاست و در قالب «قلمرو اقیانوس هند بریتانیا» اداره می‌شود اما از دهه ۱۹۷۰ به این سو، عملاً به یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های نظامی ایالات متحده آمریکا در خارج از خاک این کشور تبدیل شده است. آمریکا این جزیره را با یک قرارداد بلندمدت اجاره کرده و آن را به مرکز عملیات هوایی و دریایی خود در منطقه اقیانوس هند و خاورمیانه بدل کرده است.

تاریخچه این پایگاه با یک پرونده جنجالی گره خورده است: اخراج اجباری ساکنان بومی چاگوس، در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، هزاران نفر از ساکنان اصلی این جزایر به زور به موریس و سیشل منتقل شدند تا جزیره «پاکسازی» و برای استفاده نظامی آماده شود. این اقدام بعدها بارها در دادگاه‌های بین‌المللی و نهادهای حقوق بشری مورد اعتراض قرار گرفت و هنوز هم یکی از لکه‌های تاریک کارنامه استعمار متاخر بریتانیاست.

از همین رو، دی‌گو گارسیا فقط یک پایگاه نظامی نیست، بلکه نماد تاریخی امنیت، استعمار، حقوق بین‌الملل و سیاست قدرت است. هرگونه استفاده از این جزیره در یک درگیری جدید، بویژه علیه کشوری مانند ایران، بلافاصله این پرونده‌های تاریخی و حقوقی را دوباره زنده می‌کند؛ موضوعی که لندن بخوبی از آن آگاه است. پرونده دی‌گو گارسیا صرفاً یک مساله نظامی نیست؛ این جزیره در قلب یکی از پیچیده‌ترین منازعات حقوق بین‌الملل معاصر قرار دارد. رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۱۹ مبنی بر غیرقانونی بودن جداسازی مجمع‌الجزایر چاگوس از موریس، بنیان حقوقی حضور بریتانیا را بشدت تضعیف کرد. با این حال، واقعیت ژئوپلیتیک مسیر متفاوتی پیمود.

توافق لندن و پورت لوئیس برای انتقال حاکمیت رسمی به موریس، در حالی که پایگاه دی‌گو گارسیا برای ۹۹ سال در اختیار آمریکا باقی می‌ماند، نمونه‌ای کلاسیک از تفکیک حاکمیت حقوقی از کنترل راهبردی است. این الگو نشان می‌دهد در نظم بین‌الملل معاصر، اصل حاکمیت بیش از آنکه مطلق باشد، قابل مهندسی و انعطاف‌پذیر شده است.

برای آمریکا، این سازوکار یک مزیت بزرگ دارد: بدون تحمل هزینه‌های سیاسی استعمار مستقیم، همچنان به یکی از مهم‌ترین گره‌های نظامی جهان دسترسی دارد اما برای بریتانیا، این وضعیت به معنای قرار گرفتن در موقعیتی دوگانه است؛ از یک سو پاسخگویی به فشارهای حقوق بشری و بین‌المللی و از سوی دیگر، مدیریت انتظارات و مطالبات واشنگتن. اختلاف بر سر استفاده از پایگاه علیه ایران دقیقاً در دل همین تناقض حقوقی - سیاسی شکل گرفته است.

■ اهمیت نظامی دی‌گو گارسیا در سناریوی ایران  
از منظر نظامی، دی‌گو گارسیا یکی از محدود پایگاه‌هایی است که آمریکا می‌تواند بدون اتکا به کشورهای منطقه، عملیات راهبردی دوربرد انجام دهد. این مساله از جایی مهم‌تر می‌شود که بدانیم کشورهای منطقه به دلیل ترس از تبعات واکنش ایران به اقدام نظامی آمریکا تاکنون با قدرت فراوان سعی در کنترل تنش میان تهران و واشنگتن داشته‌اند. این پایگاه اما میزبان بمبافکن‌های استراتژیک، ناوگان لجستیکی و زیرساخت‌هایی است که امکان پشتیبانی از عملیات گسترده در خاورمیانه، آسیای جنوبی و شرق آفریقا را فراهم می‌کند.

از نظر آمریکایی‌ها در سناریوی تقابل با ایران، دی‌گو گارسیا یک مزیت کلیدی دارد: فاصله امن از جغرافیای پاسخ ایران. برخلاف پایگاه‌های آمریکا در خلیج فارس که در تیررس مستقیم توان موشکی ایران قرار دارند، این جزیره در عمق اقیانوس هند واقع شده و از نظر نظامی کمتر آسیب‌پذیر است (البته هنوز مشخص نیست آیا برد موشک‌ها و پهپادهای انتحاری ایران به این منطقه می‌رسد یا نه و از این منظر باز هم تردیدی جدی درباره امن بودن این منطقه برای نیروهای آمریکایی وجود دارد) و همواره در محافل پنتاگون از این پایگاه به دلیل دور بودن از ایران، به عنوان «پایگاه بیمه‌ای» برای روز مبادا یاد شده است. با این حال، استفاده از این پایگاه برای حمله به ایران، پیام سیاسی بسیار سنگینی دارد. چنین اقدامی به معنای انتقال بحران از سطح منطقه‌ای به سطح فرامنطقه‌ای است و می‌تواند پای بازیگران جدیدی را به معادله باز کند. قریباً به همین دلیل است که بریتانیا تلاش کرده خود را از این سناریو کنار بکشد و هزینه‌های آن را نپردازد.

در این نقطه، دی‌گو گارسیا به نماد یک شکاف مهم تبدیل می‌شود: شکاف میان منطق نظامی آمریکا و محاسبه سیاسی اروپا در قبال ایران.

■ شکاف در «روابط ویژه»: نشانه‌ای از فرسایش رهبری آمریکا  
اختلاف واشنگتن و لندن بر سر دی‌گو گارسیا را نمی‌توان صرفاً یک اختلاف موردی یا فنی دانست. این پرونده نشانه‌ای روشن از فرسایش تدریجی رهبری آمریکا در میان متحدان سنتی‌اش است؛ بویژه در دوره‌ای که سیاست خارجی آمریکا بیش از گذشته شخص‌محور و غیرقابل پیش‌بینی شده است.

بریتانیا به عنوان نزدیک‌ترین متحد امنیتی آمریکا، در سال‌های اخیر تلاش کرده میان حفظ پیوند راهبردی با واشنگتن و اجتناب از ورود به ماجراجویی‌های پر هزینه توازن برقرار کند. مخالفت لندن با استفاده از دی‌گو گارسیا برای حمله به ایران، در واقع بازتاب این نگرانی است که هزینه‌های تبعیت کورکورانه از آمریکا ممکن است بیش از منافع آن باشد.

این مساله تنها به بریتانیا محدود نمی‌شود. بسیاری از کشورهای اروپایی در قبال ایران، رویکردی محتاطانه‌تر و چندلایه‌تر دارند و اساساً با تبدیل شدن بحران ایران به یک درگیری نظامی جدید مخالفند. از این منظر، رفتار لندن را می‌توان بخشی از یک رتد بزرگ‌تر دانست؛ کاهش تمایل اروپا به همراهی با راهبردهای سخت‌افزاری آمریکا در خاورمیانه.

برای واشنگتن، این شکاف یک هشدار جدی است. بدون اجماع متحدان، تهدید نظامی نه تنها کارایی خود را از دست می‌دهد، بلکه ممکن است به تضعیف موقعیت بین‌المللی آمریکا نیز بینجامد. دی‌گو گارسیا در این معنا به نماد محدودیت‌های قدرت آمریکا در عصر چندقطبی تبدیل می‌شود.

برخلاف فضا سازی رسانه‌ای، شواهد موجود اما نشان می‌دهد سناریوی استفاده از دی‌گو گارسیا بیش از آنکه مقدمه جنگ باشد، ابزاری برای بازتولید بازدارندگی است. دولت آمریکا بویژه در دوره ترامپ، بارها از برجسته‌سازی گزینه نظامی برای تقویت موضع خود در مذاکرات یا فشارهای سیاسی استفاده کرده است. دی‌گو گارسیا در این میان یک ابزار ایده‌آل است؛ پایگاهی دور از دسترس، با قابلیت نمادین بالا که نام آن به تنهایی می‌تواند پیام قدرت ارسال کند اما همین ویژگی‌ها باعث می‌شود استفاده عملی از آن بسیار پر هزینه باشد. هرگونه حمله از این پایگاه، به معنای عبور از خطوط قرمز متعدد سیاسی، حقوقی و ژئوپلیتیک خواهد بود.

از سوی دیگر، ایران نیز نشان داده بخوبی منطق بازدارندگی را درک می‌کند. واکنش تهران به چنین

تهدیدی، احتمالاً نه در قالب پاسخ متقارن، بلکه در قالب افزایش هزینه‌های غیرمستقیم برای آمریکا و متحدانش تعریف می‌شود؛ چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح نظم امنیتی گسترده‌تر. در نتیجه، دی‌گو گارسیا بیشتر یک ابزار در بازی ادراکات است تا سکوی پرتاب جنگ. همین واقعیت است که توضیح می‌دهد چرا بریتانیا حاضر نشده هزینه واقعی این بازی را بپردازد.

■ پیامدهای منطقه‌ای؛ خاورمیانه در آستانه یک بازتعریف امنیتی  
اختلاف آمریکا و بریتانیا بر سر ایران، پیامدهایی فراتر از روابط دوجانبه دارد. این شکاف به بازیگران منطقه‌ای پیام می‌دهد: اختلاف غربی در قبال ایران یکپارچه نیست. برای کشورهای در خلیج فارس، این پیام می‌تواند به معنای ضرورت تنوع‌بخشی به گزینه‌های امنیتی و کاهش اتکای مطلق به آمریکا باشد. در سطحی کلان‌تر، این روند به بازتعریف معماری امنیتی خاورمیانه کمک می‌کند؛ معماری‌ای که در آن، نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای بتدریج محدودتر و نقش بازیگران منطقه‌ای پررنگ‌تر می‌شود. ایران به عنوان یکی از بازیگران اصلی این معادله، از چنین تحوولی متضرر نخواهد شد؛ بویژه اگر بتواند شکاف‌های موجود را به درستی مدیریت کند.

■ سناریوهای پیش‌رو؛ از مهار کنترل‌شده تا بازتعریف بازدارندگی  
در افق میان‌مدت، دست‌کم ۳ سناریوی قابل تصور برای آینده دی‌گو گارسیا و نقش آن در تنش‌های ایران و آمریکا وجود دارد.

سناریوی نخست تداوم وضع موجود با تنش‌های مقطعی است. در این سناریو، پایگاه همچنان به عنوان ابزار فشار روانی و بازدارندگی نمادین باقی می‌ماند، بدون اختلافات واشنگتن و لندن در سطحی مدیریت‌شده ادامه می‌یابد و ۲ طرف می‌کوشند از تبدیل آن به بحران راهبردی جلوگیری کنند.

سناریوی دوم نیز افزایش فاصله اروپا از راهبردهای

سخت‌افزاری آمریکاست. اگر تهدید نظامی علیه ایران پررنگ‌تر نشود، احتمالاً کشورهای اروپایی با محوریت بریتانیا، فرانسه و آلمان تلاش خواهند کرد نقش میانجی‌ها را ایفا کنند. در این حالت، دی‌گو گارسیا به نماد اختلاف درون‌غربی بدل می‌شود و کارکرد عملی آن محدودتر خواهد شد.

■ سناریوی سوم اما بازتعریف بازدارندگی از طریق ابزارهای غیرنظامی است. در این سناریو آمریکا بتدریج از برجسته‌سازی گزینه نظامی فاصله می‌گیرد و تمرکز را بر تحریم‌های هوشمند، فشار دیپلماتیک چندجانبه و جنگ فناوری-اطلاعاتی می‌گذارد. نقش دی‌گو گارسیا در این چارچوب، بیشتر پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی خواهد بود تا نقطه آغاز جنگ.

در هر سه سناریو، یک نکته مشترک است: احتمال استفاده مستقیم از پایگاه برای حمله به ایران پایین اما ارزش نمادین آن بالا باقی می‌ماند.

■ پیامدهای راهبردی برای ایران  
برای ایران، اختلاف آمریکا و بریتانیا بر سر دی‌گو گارسیا یک درس کلیدی دارد: در نظم چندقطبی در حال ظهور، شکاف میان قدرت‌های غربی خود به یک متغیر بازدارنده تبدیل شده است. تهران می‌تواند با پرهیز از اقدامات هجانی، این شکاف را به بخشی از سرمایه ژئوپلیتیک خود بدل کند.

از منظر راهبردی، هرچه تصمیم‌گیری نظامی آمریکا بیشتر به رضایت متحدان گره بخورد، دست ایران برای مانور دیپلماتیک و منطقه‌ای بازر می‌شود. این وضعیت، بویژه در شرایطی که واشنگتن با بحران‌های

همزمان در شرق اروپا و شرق آسیا مواجه است، اهمیت دوچندان دارد.

همچنین برجسته‌سازی نقش حقوق بین‌الملل و یادآوری سابقه‌های استعماری غرب از چاگوس تا سایر پرونده‌ها می‌تواند به تقویت روایت ایران در عرصه افکار عمومی جهانی کمک کند؛ روایتی که تهدید نظامی را نه یک ضرورت امنیتی، بلکه امتداد همان منطق قدرت‌محور قدیمی معرفی می‌کند.

در نهایت اینکه پایگاه دی‌گو گارسیا در نگاه نخست نماد قدرت فرانسزمینی آمریکاست اما در لایه‌های عمیق‌تر، به نشانه‌ای از محدودیت‌های قدرت در عصر جدید بدل شده است. مخالفت بریتانیا با استفاده از این پایگاه علیه ایران نشان داد حتی نزدیک‌ترین متحدان واشنگتن نیز حاضر نیستند بدون محاسبه هزینه‌ها وارد یک ماجراجویی نظامی دیگر شوند. برای آمریکا این پرونده یادآور آن است که قدرت نظامی بدون اجماع سیاسی، کارایی خود را از دست می‌دهد. برای

بریتانیا دی‌گو گارسیا آزمونی است میان وفاداری راهبردی و مسئولیت حقوقی و برای ایران، این جزیره دورافتاده به صحنه‌ای تبدیل شده که در آن می‌توان بازدارندگی هوشمند را بدون شلیک حتی یک گلوله اعمال کرد. در این راستا دی‌گو گارسیا نه سکوی پرتاب جنگ، بلکه آینه‌ای است که شکاف‌ها، تردیدها و واقعیت‌های نظم بین‌الملل معاصر را بازتاب می‌دهد؛ نظمی که در آن حتی قدرتمندترین بازیگران نیز ناگزیر از محاسبه، مصالحه و پذیرش محدودیت‌ها هستند.